



عکس: سعید زین‌بایف

**گفت‌وگو با محمدحسین مهدویان**، **کارگردان فیلم «ایستاده در غبار»**

# سرسپرده نیستم



فرانک آرتا

فیلم «ایستاده در غبار» از نظر ظاهر ویژگی‌های سینمایی است؛ هم از نقطه‌نظر روایت و داستان و هم کارگردانی. فیلم‌ساز بدون اینکه بخواهد بی دلیل وارد داستان‌های فرعی و پیچش‌های تصنعی شود، مستقیم سراغ احمد متوسلیان می‌رود و قهرمانی از جنس مردم عادی را خلق می‌کند. اما شگفتی کار در همین نکته است که در دل داستان و روایت وابسته به واقعیت و مستندگونه، جذابیت‌های شخصیت اول فیلم شکل می‌گیرد، به طوری‌که مخاطب شیفته او می‌شود. از همه مهم‌تر «ایستاده در غبار» فیلمی است که برخلاف گرایش فیلم‌های دفاع مقدسی، رنگ‌وبویی از جنس قهرمان‌سازی‌های مرسوم سینمای هالیوود ندارد و همین مسئله بر ارزش‌های این فیلم می‌افزاید. به مناسبت اکران فیلم با محمدحسین مهدویان، کارگردان فیلم، به گفت‌وگو نشستیم:

**حتما می‌دانید هر شخصیت حقیقی یا حقوقی‌ای که برای ساخت فیلمی سرمایه‌گذاری می‌کند، هدفی را دنبال می‌کند. این هدف دست‌کم می‌تواند در حیطه اقتصادی یا تبلیغاتی گنجانده شود. اما اغلب برای فیلم‌ساز اندیشه‌ورز موضوع فراتر از اینهاست. او می‌خواهد دنیای فکری خود را بسط دهد و جهانی بر جهان اندیشه‌ها بیفزاید. اما همین نکته همیشه یکی از چالش‌های پیش‌روی فیلم‌سازان این‌چنینی بوده. چون در این حالت اندیشه‌های فیلم‌ساز با اهداف توهین‌کننده در تعارضند. حال شما با سابقه ساخت فیلم‌های مستند، چگونه توانستید تهیه‌کننده را متقاعد کنید قصد خرید حرات‌عد در تصویرسازی ستارگان جنگ دارید؟**

در سینمای داستانی که بر مستند بی‌ریزی شده، اغلب فیلم‌ساز با اندیشه‌ای هدفمند وارد سینما می‌شود. طبعاً اگر بخواهید به شکل رایج کار فیلم‌سازی کنید باید مطابق نظر سرمایه‌گذار پیش بروید. اما اگر به نقطه تحول فکری رسیده باشید، طبعاً به مسیرهایی یا می‌گذارید که خیلی فهمیده نمی‌شوید. مثل مسیری که فقهی به عرفان می‌رسد و درجات شناختش بالاتر می‌رود و ممکن است به چیزهایی دست‌یابید که پیش از آن به‌مثابه ارزش به آن نگاه نمی‌کرده. حالا در سینمای دفاع مقدس هم با وجود ساخت فیلم‌های متنوع، هنوز ناگفته‌هایی در آن بیان نشده ، پس ناگزیریم راهی پیدا کنیم.

**یعنی برای ساخت «ایستاده در غبار» چنین مسیری را طی کرده‌اید؟**

در ابتدا آنچه برای من مهم‌تر بود، این بود که فهمیدم پارادایم عوض شده و باید پارادایم جدید را هم درک کنم و بعد آن را به نمایش بگذارم. دوم اینکه به اندازه کافی متقاعدکننده بودم. چون با حسن‌نیت برای ساخت فیلم جلو آمده بودم. اگر در فیلم صداقتی می‌بینید، حاصل همان صداقتی است که حرکتم را آغاز کردم و به تهیه‌کننده گفتم می‌خواهم فیلمی صادقانه بسازم، منتها نه به نفع حزب خاصی و البته دنبال شیفتنم هم نیستم. حتی نمی‌خواهم گذشته‌ای را خراب کنم. چون معتقدم ما بیش‌ازپیش به رقایبت‌های صادقانه نیاز داریم. الان وقتی به جلسات نقد و بررسی و همایش‌های سینمای دفاع مقدس می‌روم، بینم‌های این‌گونه جا افتاده که بی‌فایده‌اند. حتی خود برگزارکنندگان هم می‌دانند تکراری است. ولی انکار از هم دور‌بایستی‌ت دارند. کافی است یک نفر در آن میان بگوید چرا با خودتان روراست نیستید! شما که مجری این کار و تأمین‌کننده هزینه‌هایش هستید، می‌دانید این کار اشتباه است. پس لطفاً تعارفات را کنار بگذارید و کار درستی که بدان اعتقاد دارید، انجام دهید. رویکرد من این‌طور بوده است. احساس می‌کنم وقتی آدم‌ها در معرض سرکوب دروغ‌شان هستند، وقتی کسی بی‌گناه شود و شجاعانه این نکته را به آنها گوشزد کند، جسات رفتاری است که از انفعال بیرون بیایند و حامی ایده جدید شوند. اتفاقاً بخش زیادی از مشکلات ما محصول منجمد و محصورشدن ذهنیت آدم‌هاست. گویی دو تفکر متفاوت نمی‌تواند در کنار هم کارکرد داشته باشند. در صورتی که لزوماً در دنیای واقعی این‌طور نیست. ممکن است شما عقایدتان با فرد دیگر متفاوت باشد، اما هر دو کار خود را انجام می‌دهید، بدون اینکه یکدیگر را نفی کنید. چون اساساً درون انسان‌ها اشتراکات زیادی وجود دارد که افراد می‌توانند براساس آنها به توافق برسند. ولی در کشور ما سیاست‌زدگی‌ای که اتفاقاً خواسته و حاصل نسل ما نیست، گریبان‌گیر ما شده است. سیاست‌زدگی‌ای که از صدر انقلاب وجود داشته و دسته‌بندی‌های سیاسی که ربطی به ما ندارد. نسل ما اینها را تجربه نکرده، اما نسلی که این تجربیات را کسب کرده، به ما آموخت در کشورمان صاحب دیدگاه‌های مختلف سیاسی هستیم. شما باید در ۲۰سالگی تصمیم بگیرید که اصلاح‌طلب باشید یا اصولگر. ایوزیسیون هستید یا طرفدار دولت. بعد هر کدام از این طیف‌ها قهرمانانی دارند و از الزامات عضویت در این طیف‌ها، پذیرش یک‌سری اعتقادات است. مثلاً مگر می‌شود حزب‌اللهی باشی و به فلانی رأی نداده یا فلان اعتقاد را نداشته باشی!

**یعنی به محض اینکه از این معیارها عدول کنید، از سوی دو طیف مؤاذحه می‌شوید؟**

بله و با کنایه صحبت می‌کنند. مثلاً در جمع حزب‌اللهی‌ها به شما می‌گویند فلان رفیق ما هم که روشنفکر شده، یا میان رفقای امروزی‌تر منتم به مترنج و عقب‌افتاده می‌شوی و وقتی ایدئولوژی را نفی می‌کنیم، باز هم در مظان اتهام قرار می‌گیریم. به نظر من حتی هدف انقلاب اسلامی در ابتدا نفی ایدئولوژی بوده و قرار نبوده تبدیل به ایدئولوژی تازه‌ای شود یا در درون خودش ایدئولوژی‌های تازه به وجود بیآورد. جالب است اگر به منزل کسی بروید که عکس امام‌خمینی (ره) و فروع فرخ‌زاد را به دیوار زده باشد، می‌گویید چطور می‌شود یک نفر هر دورا قبول داشته باشد؟!

## سینمای ایران

می‌کنم که این‌طور فهمیده نشوم. البته کار سختی است. به محض اینکه دو فیلم دیگر بسازم همه انتظار دارند تکلیفم را معلوم کنم و از این وضعیت خارج شوم. همین الان هم خیلی‌ها می‌گویند تکلیفت را معلوم کن. واقعاً دوست دارم طیف‌های متنوعی از افراد مؤثر در عرصه سیاست در ۲۰ سال اخیر فیلم من را ببینند چون موضوع مهمی است و مایل هستم نظرشان را بدانم. ولی مدام باید ملاحظه کنم چه کسی برای دیدن فیلم من می‌آید.

**یعنی بدون اینکه بخواهید ایدئولوگ تفکری باشید، ایدئولوژی شما را احاطه کرده؟**

بله و مدام تقلا می‌کنم همچنان خودم باشم.

**به‌هرحال، راه درستی را انتخاب کرده‌اید. حالا چرا راه سینمای آمریکا را دنبال نکردید؟**

در سینمای آمریکا به برخی از فیلم‌سازان مثل چاپلین، هیچکاک، ارسون ولز پولانسکی علاقه‌مند هستم.

**حتمی پولانسکی؟**

بله، واقعاً فیلم‌سازی پولانسکی را تحسین می‌کنم و در سینمای او چیزی دیدم که به من آموخت چطور فیلم بسازم. اما اگر منظورتان هالیوود و اکش بازی است، این سینما را سطحی و دودستی می‌دانم.

**ولی اغلب فیلم‌سازان انقلاب و جنگ ما از سینمای هالیوود تأسی می‌کنند!**
مثلاً اینجا می‌گویند بیابید چیزی شبیه سریال «۲۴» بسازیم. به نظرم این تلاش و رویکرد که به پروداکشنی برسیم که روزی در ایران «سریع و خشن» بسازیم، ابلهانه است. اگر نیازمند اکشن هستیم آنها می‌سازند و ما می‌توانیم ببینیم.

**حلی‌ها علاقه‌ها دارند حتی «تایتانیک» بسازند!**

به نظرم «تایتانیک» فیلم مهم و خوبی است. اما خودم در سینما دنبال درک دقیق‌تری از زندگی هستم که اتفاقاً در پولانسکی پیدا می‌کنم. می‌توان از پولانسکی آموخت. پولانسکی به تو می‌گوید با همه وجودت چیزی که می‌خواهم برایت تعریف کنم را لمس کن. تو در وسط ماجرای، سینما اگر این کار را انجام دهد، موفق است نه اینکه چیزی دور از واقعیت روی برده اتفاق بیفتد.

**پس شما فقط به دنبال فیلم‌ساختن نیستید، بلکه چگونه فیلم‌ساختن**

**برایتان مهم است؟**

بله.

**چطور با احمد متوسلیان آشنا شدید و چرا میان ستارگان جنگ، ایشان را انتخاب کردید؟**

با احمد متوسلیان در مستند «آخرین روزهای زمستان» که درباره شهید حسن باقری است، آشنا شدم. حسن باقری در صحنه بیت‌المقدس مواجهه‌ای با احمد متوسلیان دارد. احمد متوسلیان به لحاظ سبک زندگی، رفتار و سباق متفاوتی با حسن باقری دارد. حسن رویکرد ستادی دارد، فرد باهوشی است و در خانواده‌ای آرام رشد کرد. احمد متوسلیان فردی عملگر و تند است. بعد از «آخرین روزهای زمستان» دوست نداشتم به این سبک فیلم‌سازی ادامه دهم و فیلمی درباره جنگ بسازم. چون پیشنهادات زیادی درباره شهیدان جهان‌آرا، همت، زین‌الدین، احمد متوسلیان و محلاتی به من داده شد. وقتی یک کار موفق تولید می‌شود همه فکر می‌کنند این کار قابلیت تکثیر دارد. آن زمان به طور قطع گفتم نه. چون معتقد بودم نباید به هیچ‌وجه کار تکراری انجام داد. بعد فیلم‌نامه‌ای را با دوستم ابراهیم امینی به نام «زترال» نوشتم. فیلم‌نامه را به شورای پروانه ساخت دادم. البته سرمایه فیلم مهمم بود و کسی حاضر به هزینه‌کردن برای این فیلم نبود. ورود من هم به سازمان «اوج» این‌گونه بود که فیلم‌نامه را به سازمان آوردم تا پول بگیرم که نپذیرفتند. ولی من نایمب نشدم و در نهایت می‌شورای پروانه ساختن فیلم من را رد کرد. فیلم درباره زترال زمان شاه بود که خوش‌بین است که انقلاب شده و جوانانی هستند که تصمیم گرفته‌اند کشورشان را به این شکل بسازند و معتقد است وظیفه‌اش حفظ کیان کشور است اما بتدریج دچار گرفتاری‌هایی می‌شود. به نظرم تا‌به‌حال دو ماه اوایل انقلاب از این منظر روایت نشده است. ولی متأسفانه دیر می‌فهمند. بعد از روی کار آمدن دولت جدید، امیدوار شدم بتوانم این فیلم را بسازم. با آقای احسانی صحبت کردم و ایشان هم نگرانی‌هایی داشتمند. در نهایت به من گفتمند که خیلی ناراحت شدم چون هشت، ۹ه روز فیلم‌نامه کار کرده بودم و امیدوار به ساختنش بودم. به‌نوعی هم بی‌کار شده بودم. در آن شرایط تصمیم گرفتم درباره یکی از این شخصیت‌ها کار کنم و احمد متوسلیان را انتخاب کردم.

چند دلیل روشن داشتم؛ اول احساس کردم احمد متوسلیان با همه کلیشه‌های مرسوم فرماندهی در جنگ که در سینما می‌بینیم، فرق دارد. فردی عصبانی و گاهی خشن و برخی تصمیماتش همان‌ج‌زده است و همه تصمیم‌هایش هم همراه با تدبیر نیست. پس با آدم متفاوتی مواجهیم. برای خودم جالب بود که با حسن باقری خیلی فرق دارد و فرماندهی را در جنگ نشان می‌دهم که در لحظه تصمیماتی می‌گیرد و آدم فوق‌العاده متغیری است. من برای پرده سینما خیلی احترام قائلم. چون جای نشان‌دادن هر چیزی نیست. پرده سینما باید به اندازه کافی شگفت‌انگیز و تکان‌دهنده باشد. در داستان جمع‌وجور بی‌مایه که فقط وقت را می‌گیرد، مناسبت پیدا می‌شود. پرده سینما نیست. پرده سینما برای من دو ویژگی دارد. به نظرم رسید احمد متوسلیان این ویژگی‌ها را دارد. و بعد درباره فیلم‌های پرخرجی که در این سال‌ها در ایران ساخته شدند، واقعاً به این نتیجه رسیدم که چه حرفی برای گفتن ندارند؟ فیلم‌های بزرگی با بودجه وافر. مثلاً موضوعی زندگی امروز وقت را می‌گیرد، مناسبت پیدا می‌شود. احمد متوسلیان برای من دو ویژگی داشت؛ اول اینکه یادآور دوره‌ای باشکوه از بچه‌های انقلاب بود که آرمان‌ها می‌ایده‌آل‌هایی داشتند. احمد متوسلیان سمبل جنگ برای این ایده‌آل‌ها بود. حال نگاه کنیم به آن آرمان‌ها که الان کجا هستیم و دوم اینکه داستان قهرمانی است که تمام نشده. همیشه برای قهرمانان زمان جنگ احترام قائلمیم به احترام‌شان می‌ایستیم و بعد از نشان‌کردن‌شان به زندگی امروزمان برمی‌گردیم. می‌گوییم قهرمان زمان خودشان بوده‌اند و تمام شده‌اند. اما احمد متوسلیان در پایان داستان فیلم در یک فلنش فروروار سریع ادامه پیدا می‌کند به زندگی امروز ما.

چون هنوز وجود دارد و زنده است. احمد متوسلیان در پایان شهید نمی‌شود و تا به امروز ادامه پیدا می‌کند و به نظرم پایان شگفت‌انگیزی دارد و این ناخودکاه در ذهن تماشاگر اتفاق می‌افتد که ما با زندگی ۳۰ سال قبل‌مان پیوندی داریم. ما همان افراد ۳۰ سال قبل هستیم و این‌طور نیست که وارد شده باشیم. احمد متوسلیان ویژگی‌های متنوعی دارد برای اینکه سینمای مناسب امروز را با او به وجود بیاوریم. درنتیجه با توجه به شرایطی که در آن قرار داشتیم، تصمیم گرفتم این فیلم را بسازم و قرار شد فیلم‌نامه را تغییر دهم. ابتدا تصور نمی‌کردم قبول نکنند که این فیلم‌نامه را کار کنند. اما همه اتفاقات آن‌طور که ما تصور می‌کنیم، رخ نمی‌دهند. آقای والی‌نژاد که سال‌ها با بنده کار کرده بود و آقای حسنی که اولین بار بود من با ایشان کار می‌کردم، دست‌کم درباره فیلم‌نامه و فیلم من به سعید صدر داشتند. آقای حسنی جایی به من گفتمند ممکن است جایی فیلم‌نامه‌ی تو را قبول نداشته باشم. طبیعتاً باید در جاهایی از فیلم‌نامه دفاع می‌کردم. من هم گفتم این روایت حسین مهدویان از فیلم است اگر این روایت را قبول نکنید قید ساختن آن را می‌زنم. تعامل می‌کنم و اصلاحات را انجام می‌دهم اما اگر ببینم فیلمم جوهر خودش را از دست می‌دهد و به فیلمی دیگر تبدیل می‌شود، به‌راحتی آن را رکنار می‌گذارم. ایشان گفتمند به احترام روایت تو با ماجرا، همه‌جا می‌گویم این روایت توست و من به آن احترام می‌گذارم و کمک کرد

من این فیلم را بسازم. وارد پروسه ساخت شدیم و فیلم سختی را هم ساختیم. خیلی نگران بودم که این فیلم چه واکنش‌هایی را برمی‌انگیزد. واقعاً در زمان ساخت فیلم به نسلی فکر می‌کردم که جنگ را تجربه نکرده‌اند. یعنی اصلاً فیلم را برای خوشامد سردار و سرهنگی نساختم. بدبختی ما این است که خیلی اوقات فیلم‌سازان می‌خواهند موافقت افراد خاصی را بگیرند و برای مخاطب معدودی فیلم می‌سازند.

**یعنی هر چیز دیده‌شده و بفرموده‌ای را نمی‌پذیرید. مگر اینکه در وجودتان همسند باشد؟**

نه.

توانم برای چیزی که هستم کلمه‌ای پیدا کنم، اصولگر. اصلاح‌طلب…

آیا رأی‌هایی که در انتخابات داده‌ام، تعیین می‌کند طرفدار چه طیف سیاسی‌ای هستم؟ نه لزوماً. به دلیل اینکه ممکن است زمانی به علتی یک کنش سیاسی انجام داده باشم ولی در زمانی دیگر روش دیگری را برگزینم. درنتیجه این چیزی نیست که من را در چارچوب و قالب خاصی قرار دهد و نوسان نامی روی آن گذاشت. از این ماجرا اجتناب می‌کنم چون یک جور بند و زندان است. به محض اینکه به‌عنوان وابسته‌یک حزب یا گروه شناخته شوم، خودم را درگیر حضاری کرده‌ام که بیرون آمدن از آن بریم مشکل خواهد بود. درنتیجه همه تلاشم را

زاویه دید

## نزاع بر سر کیارستمی تاکی؟

**شرق:** علیرضا تابش مدیرعامل بنیاد سینمایی درباره اتفاقات اخیر مرگ عباس کیارستمی اظهارنظر کرد: «هنرمندان پیامبر نیستند، اما انکار روحیاتی عجیب دارند که با آثارشان آینده جامعه را پیش‌بینی می‌کنند و راه‌حل هم ارائه می‌دهند. زنده‌یاد عباس کیارستمی، در فیلم کوتاه «دو راه‌حل برای یک مسئله»، سال‌ها پیش نظرش را درباره نزاعی که امروز میان پزشکان از یک‌سو و هنرمندان از سوی دیگر درگرفته، به‌سادگی هرچه تمام‌تر بیان کرده است. هم صورت فیلم کوتاه «دو راه‌حل برای یک مسئله»، که در آن حضور و حضور آس‌ویاسی که سر مقداری مواد مانند حیوانات به جان هم می‌افتند. مهم‌ترین نقطه قوت فیلم، ایده حضور سگ و نمایش برخی موقعیت‌ها از زاویه دید اوست که ایده مبتکرانه‌ای است؛ اما این ایده مبتکرانه تحت‌الشعاع داستان‌های تکراری و حرف‌های تکراری در ایزودها می‌شود. در واقع برعکس نگاه نوآورانه کارگردان در نوع استفاده غیرقراردادی از سگ، هیچ بدعتی در پرداخت داستانک‌ها دیده نمی‌شود و همه چیز در حد ایده‌هایی اولیه‌ی، عقیم باقی می‌ماند. هرچند فرم بصری فیلم هم در برخی موقعیت‌ها جذاب جلوه می‌کند، ولی اینها برای فیلمی مختص مخاطب سینمای هنر و تجربه کافی نیست و در بهترین حالت یک فیلم نمونه‌ای خوب است که بدون ضرورت و کارکرد کش آمده و بسیار حوصله‌سربر و خسته‌کننده جلوه می‌کند.

اما نکته اینجاست که امیر توده‌روستا، کارگردان بات، حداقل سعی کرده جهان معنایی مستقلی بسازد و حداقل در برخی دقایق موفق بوده است. اما فیلم سه‌ونیم از ایده تا اجرا کپی دست چندم از فیلم کالت نفس عمیق است.

داستان سه‌ونیم به روایت سرکشنگی و گم‌گشتگی سه دختر قصور پزشکیان می‌تمم کرد؛ بنابراین باید منتظر بود گزارش کمیته تحقیق منتشر شود. بی‌شک با وجود دیده‌بانان دقیق و مطلع امروز، هرگونه تصور کوتاهی، سریع برملا می‌شود.»

وی خاطرنشان کرد: «من اطمینان دارم به همان میزانی که هنرمندان و فرهیختگان ایرانی از فقدان فیلم‌ساز محبوب خود رخت عزا بر تن کرده‌اند، در همان مقیاس و اندازه، جامعه خدم پزشکی نیز داغدار است.»

به عنوان یک خدمتکار کوچک سینمای ایران و علاقه‌مند به هنرمندان و پزشکان ایران‌زمین، با تأسی به مرام و مسلک عباس کیارستمی فقید، هر دو سوی ماجرا را برای یافتن منطقی‌ترین راه‌حل‌ها، به آرامش دعوت می‌کنم. باشد که آموخته باشیم، دارا و ندار دوست یکدیگرند.»

همچنین درباره جشنواره فیلم و عکس چلچراغ پاسداشت نگاه می‌رود که به حرم کردقدر آقا ابعادالله‌الحسین(ع) باشد، کاری است مشکل. اما بسیار ارزنده تا

استوار از طریق مدیوم تصویر – با زبان سینما و قاب عکس آن را به دیده مخاطبانی بسیار نشانند. حالا

جشنواره فیلم و عکس «چهلچراغ» باشد همراهی هنرمندان گنجه‌رومند ایرانی و با پشتوانه نگاه مردمی رو به آسمان توجه نشسته است و همراه با ارسال آثاری از جوانان هنرمند بر پیشانی‌اش نشسته است. که «حسین» صدای «یا حسین» از سوی هنرمندان عاشق و با خاسته و بانگ حضور بر جان مردم نشسته است و همه با هم به انتظار آثاری نشسته‌ایم که گوشه‌ای از دلدادگی‌ها به مقام والای شهیدای جاودانه حسینی را نمایان می‌کند. به این‌منظور با جناب علیرضا تابش، مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی، به گفت‌وگو پرداختیم.

مدیرعامل بنیاد سینمایی فارابی گفت: به دلیل جایگاه خاندان عصمت و طهارت خصوصاً حضرت سیدالشهدا(ع) در زندگی ایرانیان، تولید آثاری با محوریت عاشورا و سیره انمه و همچنین توجه ویژه به آثاری که پیرامون آن ساخته شده، امری ضروری تلقی می‌شود. امام حسین(ع) در هنر ما جایگاه ویژه‌ای دارد و این‌فراز از نگاه فرقه‌ای است. از تمام مدارج و مراتب معنوی سیدالشهدا که بگذریم ایشان در فرهنگ و هنر ایران و حوزه تمدنی ما جایگاه ویژه‌ای دارند. شیرازه کتاب فرهنگ و هنر ایران با محبت سیدالشهدا عجین شده است. در طول تاریخ و در بسیاری از هنرها، همچون تعزیه، نقاشی و ادبیات، فرهنگ عاشورا متبلور شده است.»

عمق میدان

یادداشتی درباره فیلم «بات»

هوایی تازه یا مردابی کهنه؟

محسن جعفری‌راد

یکی از ویژگی‌های روی‌کارآمدن گروه هنر و تجربه، شناسایی فیلم‌هایی است که اغلب شکل‌کش‌آمده فیلمی کوتاه هستند که فیلم‌ساز چون مهبوت ایده اولیه شده، صرفاً به همان اکتفا کرده و بی‌خیال هر نوع بسط و گسترش ایده شده است. در روزهای اخیر دو فیلم بات و سه‌ونیم نمونه بارز این ویژگی هستند.

بات روایت چند ایزود را رویکردی اجتماعی است که حضور گاه فصال و گاه منفعل یک سگ، به عنوان حلقه ارتباطی این ایزودها مطرح می‌شود. از صاحب سگ که بعد از ملاقات با زنی کشته می‌شود تا دختری که از مردی مسن حامله است یا دو پسر آس‌ویاسی که سر مقداری مواد مانند حیوانات به جان هم می‌افتند.

مهم‌ترین نقطه قوت فیلم، ایده حضور سگ و نمایش برخی موقعیت‌ها از زاویه دید اوست که ایده مبتکرانه‌ای است؛ اما این ایده مبتکرانه تحت‌الشعاع داستان‌های تکراری و حرف‌های تکراری در ایزودها می‌شود. در واقع برعکس نگاه نوآورانه کارگردان در نوع استفاده غیرقراردادی از سگ، هیچ بدعتی در پرداخت داستانک‌ها دیده نمی‌شود و همه چیز در حد ایده‌هایی اولیه‌ی، عقیم باقی می‌ماند. هرچند فرم بصری فیلم هم در برخی موقعیت‌ها جذاب جلوه می‌کند، ولی اینها برای فیلمی مختص مخاطب سینمای هنر و تجربه کافی نیست و در بهترین حالت یک فیلم کوتاه خوب است که بدون ضرورت و کارکرد کش آمده و بسیار حوصله‌سربر و خسته‌کننده جلوه می‌کند.

اما نکته اینجاست که امیر توده‌روستا، کارگردان بات، حداقل سعی کرده جهان معنایی مستقلی بسازد و حداقل در برخی دقایق موفق بوده است. اما فیلم سه‌ونیم از ایده تا اجرا کپی دست چندم از فیلم کالت نفس عمیق است.

داستان سه‌ونیم به روایت سرکشنگی و گم‌گشتگی سه دختر نوجوان می‌پردازد که قصد خروج غیرقانونی از طریق مرز آستارا را دارند. باید توجه کرد ریتم کند و کندشاد وقتی با ظرف و مطرف روایت تناسب داشته باشد، پذیرفتنی و متقاعدکننده جلوه می‌کند، مانند فیلم پرویز که به‌خوبی تمپوی کند آن با زندگی پرویز همخوان است، پس تاثیر می‌گذارد و معنا می‌آفریند، اما نمونه‌ای مثل سه‌ونیم بدون هر نوع استدلال منطقی و زیبایی‌شناختی، کند و کشدار است.

حالا توجه کنید به کپی‌های فیلم از نفس عمیق؛ ایده سرقت ماشین، ایده توجه به هوای مه‌آلود، ایده بصری پیراهن رها شده زیر آب که از فرط تکرار بی‌تأثیری می‌شود، ایده بی‌پناهی دختران، ایده شروع فیلم که در پایان هم تکرار می‌شود. ... مجموعه اینها نشان می‌دهد نقی تصمیم فکر کرده به جای پسران فیلم نفس عمیق می‌تواند از دختران استفاده کند و به موفقیت دست یابد؛ درحالی‌که موفقیت پرویز شهبازی در درک درستش از روحيات جوان‌ها، پرورش مهندسی‌شده بی‌پناهی آنها، ترسیم درست عصبانگری و انتخاب فرمی به غایت جذاب در خدمت بیان بی‌واسطه واقعیت تلخ زندگی جوانان است. اما در سه‌ونیم دختران بیهوده حرافی می‌کنند، حرف‌های کلیشه‌ای می‌زنند، اوج زاویه دید شخصیت‌ها بدویبره‌افتن به خانواده‌هاست و از همه ضعیف‌تر برخلاف شخصیت‌پردازی ملموس و باورپذیر کارمان و منصور و آیدا در نفس عمیق، اینجا صرفاً با صورتک‌های سخنگویی طرف هستیم که هیچ‌گونه شناسنامه و بینش و منشی از رفتار و کردار و روحيات آنها منتقل نمی‌شود و علاوه‌براین با طراحی تیبیکال، یکی مانند پسر جوان، دلال شر مطلق است و یکی مانند نهانیه در معصومیت مطلق که انگیزه‌های باورناپذیری هم دارد.

به‌این‌ترتیب سه‌ونیم هم فیلم کوتاه متوسطی است که با کپی‌کاری از ایده‌های نوبخ آمیز نفس عمیق به فیلمی ضعیف و تاریخ مصرف‌دار بدل شده است.

حسب حلالا می‌توان به بهانه نمایش این دو فیلم نقبی زد به سیاست‌های گروه هنر و تجربه؛ نکته مثبت اکران چنین فیلم‌هایی این است که دیگر فیلم‌سازی از سباهه فیلم‌های زیرزمینی و به‌زعم خودش مستقلش نمی‌نالد و استعداد داشته و نداشته هرکس عیان می‌شود تا مشخص شود ادعاها تا چه اندازه است؛ اما نتیجه منفی این است که وقتی اکران فیلم‌هایی مثل پرویز، ماهی و گریه، نیمرخ‌ها، خواب تلخ، احتمال باران آسیدی و... کاملاً با قواعد سینمای هنری و تجربی همخوانی ندارند و مهم‌ترین هدف این نوع سینما، یعنی ارتقای سلیقه و زیبایی‌شناسی مخاطب را جامه عمل می‌پوشانند، با اکران فیلم‌هایی مثل روغن مار، داره صبح میشه، دوب‌شدن پادشاه و همین سه‌ونیم، عملاً این گروه مجالی شده برای دیده‌شدن تجربیات تصویری معشوش و پراکنده و نه سینمای تجربی و این با سیاست‌گذاری‌های این گروه تناقض دارد. چالش اصلی اینجاست که آیا نمایش تصاویر پراکنده‌ای که در یک دوره‌می ثبت شده‌اند، دستاورد گروه هنر و تجربه باید باشد یا فراهم‌کردن بستر لازم برای اکران و دیده‌شدن آثار خلقی مثل ماهی و گریه، خواب تلخ، نیمرخ‌ها و...؟! به نظر می‌رسد در رویکرد این گروه باید تجدید نظر شود.

